

روانشناسی متفاوت زن و مرد

مهاتما گاندی رهبر ارجمند نهضت استقلال هند از استعمار انگلیس خطاب به زنان چنین گفته است " ... مادامی که در اجتماع وجود زن، تنها وقف لذت بخشیدن به مرد است، ما همه باید به نام مرد، سر از شرم به زیر افکنیم. من ترجیح میدهم که نسل انسان، بتمامی نا بود شود، تا اینکه بماند و با تبدیل زن - ظریف ترین مخلوق الهی - بیک وسیله ی عیاشی و شهوترانی مرد، از هر حیوانی پست تر گردد. من همیشه با شور و حرارت آرزو میکنم که زنان به آزادی کامل و واقعی برسند. و افسوس میخورم از اینکه بسیاری از پدر ها و مادرها، در امر تربیت دختران شان، سهل انگاری جنایت آمیزی را، پیش میگیرند. آنها را نسبت به پسر ها، در جهل بیشتری نگه میدارند، با علم و ادب آشنای شان نمی کنند، ودر ازا میکوشند، تا دختران را، هر چه بهتر، تنها به منظور جلب شوهری ثروتمند به بار آورند ... اگر من زن بودم، علیه دعوای مرد، داور بر اینکه زن بدنیا آمد، تا بازیچه ی او شود، سخت عصیان میکردم ... ای زنان ! اگر آرایش کردن شما، تنها به خاطر جلب شهوت مرد است، از این کار خود داری کنید، و زیر بار ننگین چنین خفتی نروید " زنان در طول تاریخ در جوامع پدر سالار و مرد محور، به حیث موجوداتی حقیر و کم تر از مردان تلقی شده اند. حتی تا امروز در جوامع غربی نیز هنوز از مساوات کامل برخوردار نیستند. در جوامع سنتی چون افغانستان، زنان از هر نگاه تحت ستم سنت و تسلط مردان، چه شوهران آنها و چه اعضای مرد فامیل خود قرار دارند. در کشور ما افغانستان زن همیشه در ستم و ظلم بوده است. با وجود اینکه در قانون اساسی جدید، به زن حقوق مساوی در نظر گرفته شده است، ولی در عمل ما هنوز فرسنگ ها از مساوات زن و مرد بدور هستیم. ورود زن به صحنه ی فعالیت های اجتماعی، سیاسی و علمی مزیت های زیادی دارد که از آنجمله می توان از بی آلابی اجتماعی و اداری، شوق زیاد برای جبران خود کم بینی و حقارتی که جامعه سنتی ما بر آنها تحمیل کرده است می باشد. چون زنان از شرکت در امور اجتماعی و فرهنگی بدور نگهداشته شده اند، آنها با رغبت و تازه نفسی بیشتری به انجام وظایف شان همت خواهند گماشت. آنها به احتمال قوی کمتر راه رشوه و بی عدالتی را می شناسند و برخورد آنها بی آلابی تر خواهد بود. آنها چون در جامعه مرد سالار عضوی ضعیف تر و ناتوان تر تصور شده اند، بیشتر به جبران حقارت گذشته خواهند پرداخت و چه بسا گوی صبقت را از مردان خواهند گرفت. البته ورود زنان به امور اجتماعی - سیاسی، به پهلوی این مزایا می تواند مشکلاتی را نیز همراه داشته باشد. این مشکلات در قدم اول بی تجربگی در اداره امور، مشکل همکاری با مردان که مربوط به سنت جدائی مردان و زنان است، بد بینی و ترس از مردان به حیث رقیب اجتماعی. مسلم است که هر فرد تازه نفس و نو کار در برابر شوق و علاقه ی فراوان، از خطر اشتباهات مصون نیست. زنان به دلیل نداشتن سابقه ی همکاری با مردان و شیوه حل و فصل تعارض ها با آنها احتمالاً مشکلاتی را خواهند داشت. در این رابطه احتمالاً مرد ها هم برخورد درست با زنان را باید یاد بگیرند، چون بنا بر فقدان رابطه ی آزاد روزمره ی مردان و زنان، آنها نیز به عدم مهارت های اجتماعی با همکاری به زنان مواجه اند. این مشکلات البته قابل حل اند و نباید دلیلی برای دوری آنها از امور اجتماعی باشد. زنان ما امروز در شرایط تحول قرار دارند و زمینه ی قانونی برای ورود آنها در امور اجتماعی فراهم آمده است که باید از آن استفاده کنند. البته زمینه ی قانونی هنوز به معنی فرهنگ لازم برای اشتراک خانم ها نیست. ما هر نظری را که با رابطه با زنان داشته باشیم، باید اعتراف کنیم که وجود زن از جمله ضروریات زنده گی بشری است و یک مسئله ی عمومی و انسانی است که بستگی کامل به کامیابی، خوشبختی و یا بدبختی بشریت دارد. آغوش پر محبت مادر، پرورشگاه عواطف لطیف انسانی در کودک و ضامن سلامت روانی اوست. وظیفه سیاستمداران افغانستان است تا شرایط مطلوب مساوات مرد و زن را فراهم سازند. من در این مقاله بیشتر متوجه روانشناسی موضوع می باشم و کوشش خواهم کرد تفاوت رفتاری - روانی مرد و زن را شرح دهم، تا شاید کمکی به تفاهم بهتر و بیشتر در روابط مرد و زن شود. امروز از نگاه علمی این امر مسلم و بدیهی است که زنان هیچ کم و کاستی نسبت به مردان ندارند. آنها حتی از قابلیت های بیشتر همدردی، تفاهم و شهود نسبت به مردان برخوردارند، که ما به این مهارت ها به دنیای امروز هر چه بیشتر ضرورت داریم. باوجود اینکه دانشمندان اروپائی در قرون قبل از قرن بیست، اکثراً معتقد به کم ذهنی زنان بودند و آنها را به اطفال و انسانهای "بدوی" شبیه می کردند. این باور امروز درکشور ما همچنان پا برجاست که زنان را ناقص العقل تلقی میکنند. از جمله دانشمندان اروپائی که به عقل زنان بی اعتماد بودند جراح و مردم شناس فرانسوی پال پروکا بود. امروز منطقه ی در نیم کره ی چپ مغز به نام اوست. این منطقه وظیفه اش قابلیت های کلامی ما و قابلیت استدلال منطقی است. دانشمند دیگر معروف فرانسوی گوستاو لبون که کتابی معروف به نام تمدن اسلام و عرب دارد و به نام پدر روانشناسی توده معروف است می باشد. از او کتابی معروف به نام

روانشناسی توده به جا مانده که هنوز دانشمندان به آن رجوع می کنند. این هر دو به این باور بودند که زنان از سطح عقلانی طفلان بالا تر نرفته اند. گوستاولیون حتا به این مخالف بود که زنان از همان امکانات درس و تعلیم مردان برخوردار شوند. طوریکه دیدیم باور حقارت زنان یک باورمنحصر به شرق نیست، بلکه ریشه آن در همان جوامع پدرسالار و مرد محور است. این دیگر از نگاه فلسفه ی علوم واضح است که دانشمندان هم به خطر یک نوع دین خوئی، یعنی قبول بدون انتقاد اسلوب و منطقی که در مسلک آنها حاکم است قرار دارند و به قول فرانسس بیکن، بنیان گذار علم تجربی، از خطر بت های ذهنی در امان نیستند. به این دلیل همه ی یافته های علمی موقتی اند و دانشمندان باید حاضر باشد در هر قدم از پیشرفت علم، نظریات خود را یا تعدیل کند و یا نظریه ی نوری برای شرح داده های عینی و امپیریک ارائه نماید. چنانچه بزرگترین فیلسوفان و دانشمندان گاهی نتوانستند بر بت های ذهنی حاکم بر جامعه و مسلک شان تسلط یابند. مثلا ارسطو که جامعه ی بی برده را نمی توانست تصور کند، زیگموند فروید پدر روانکاو، با وجود نبوغ غیر قابل انکارش، با رابطه به جنسیت زنان هنوز از مواضع محافظه کارانه و سنتی پا فرا تر نگذاشت و البرت انشتین، نابغه فزیک مدرن، تا وقتی زنده بود به مقابل فزیک کوانتم "مبارزه" نمود، چون از چو کات بت های ذهنی اش بیرون بود و نا کام ماند. خوشبختانه امروز همه ی کوشش ها برای ثبوت کمبود عقلانی زنان از نگاه علمی رد شده و مردود اند. این تصورزن ستیز در طول قرن ها . تأثیری بر روانشناسی زن داشته که خصوصیات آنرا با مقایسه روانی مرد و زن خواهیم دید. یکی از عواطفی که در زن ها سرکوب شده و متراکم شده است خشم است. این خشم به دلیل تحقیر و بی توجهی است که در طول تاریخ به زن ها شده است. آنها همیشه کم ارزش، ناقص عقل، شیطان صفت، مکاره و غیره تلقی شده اند و هر مردی را جوامع سنتی به آنها ترجیح داده است. در این صورت بدیهی است که در انسان خشم بزرگی رشد کند. این خشم را البته زن هادر اعماق روح خود مخفی کرده اند و تنها در شرایطی که روانکاوان به آن اغوا و شکست می گویند، می تواند به شکل شدیدی ظاهر شود. در جوامع سنتی به زنان می گویند که اگر پاک و عقیف و از خود گذر و سرپائین افتاده باشند خوشبخت خواهند بود. ولی آنها اگر به این نسخه ی مردان هم عمل کنند، مشاهده می کنند که در بند اند و خوشبخت نیستند. این خود خشم را افزایش می دهد. چون در چنین شرایط تبعیض و حقارت انسان نمی تواند زندگی سالم و متعادل را حفظ کند، باید روش هایی را بکار اندازد، تا از دست تحقیر خود و احساس خودکوچک بینی رهائی یابد تا تعادل روانی خود را حفظ کند. این روش ها البته اکثرا نا خود آگاه تکامل می یابند و فرد از وجود آنها درکل بی خبر است. بطور کلی روش های ذیل را زنان به کار می بندند تا از این حقارت جانکاه خود را نجات دهند: قبل از همه یک هشدار را لازم می دانم. **وقتی در این مقاله صحبت از مردان و یا زنان است، منظور ما اکثریت آنها ست و نه همه آنها. بطور کلی همه گویی هانی مانند افغان ها مهمان نواز اند، آلمان ها متفکر و غیره، از نگاه منطق از یک سو، واز نگاه امپیریک و علمی از سوی دیگر نادرست اند. چون فقط یک مثال ضد آن کافی است که همه ای ادعا رد شود!**

قابلیت و کار آئی: اگر به زنان جامعه اجازه دهد و آنها امکان آنرا داشته باشند، با کوشش و تلاش بیشتری تحصیل می کنند و قابلیت ها و کار آئی بیشتری از خود نشان می دهند. آنها بدینوسیله هم جبران تحقیر های جامعه را می کنند و هم خود را از دیگران ممتاز می سازند. این گروه متمایل به استعمال قدرت اند و خشم پنهانی خود را بر دیگران بر روفکن می کنند. نتیجه اش این است که این نوع زنان نزد زن و مرد "بد نام" شوند و مردم از آنها دوری کنند.

فتانه گی و اغواگری: این گروه از زنان، به سر و روی خود بسیار توجه می کنند و کوشش می نمایند همیشه خود را مزین و آرایش نمایند و بدینوسیله بر مرد ها حاکم شوند و با زنان دیگر رقابت کنند. آنها نا توانی خود را بوسیله تسلط اغواگرانه بر مردان جبران می کنند و می دانند که بر آنها چه تسلطی دارند. ما در تاریخ رد پای زنان اغوا گر را مشاهده می کنیم که چه گونه عقل را از مردان حاکم زوده اند و سیاست آنها را تحت تأثیر قرار داده اند.

از خودگذشتگی و انفعال: این روش را زنانی که از دیگر زنان هم زن صفت تر اند، بکار می گیرند. آنها همیشه به مردها تسلیم اند و مردان را قوی تر و دانا تر می دانند و به قضاوت مردان اعتماد کامل دارند. آنها به این وسیله به مردان احساس برتری و بهتری می بخشند و در عوض مردها را از خود وابسته می کنند، طوریکه آنها بدون این زنان احساس درماندگی می کنند. این هم یک نوع کسب قدرت است. آنها همیشه اول به دیگران توجه دارند و آخرین تکه نان از آنهاست. از نیاز ها و امیال خود می گذرند و فقط می خواهند دیگران راضی باشند. آنها به امیال و نیاز ها ی خود زاهد منشانه بی توجه اند.

افسرده گی: زنان افسرده در حقیقت خشم خود را عوض اینکه متوجه مردان کنند، درونی می سازند و در رنج و درد زندگی می کنند. این اسلحه ی آنهاست و بویوسیله اطرافیان خود را هم متأثر می سازند. این روش متأسفانه به نا بودی و استیصال خود آنها می انجامد.

این لیستی که در بالا شرح دادیم البته کامل نیست. این روش ها همان روش های برجسته اند که اکثر به چشم می خوردند. این ها درحقیقت جزء خلق و خوی و یا منش فرد می شوند و در برگیرنده واکنش عاطفی فرد با رابطه با دیگران اند. ما در بقیه ی این نوشتار، به نگرش و جهان بینی و شناخت متفاوت مرد و زن توجه خود را معطوف می داریم. این نگرش است که بیشتر متوجه دیگران و رابطه با آنهاست و باعث سوء تفاهم ها، پیش داوری ها و تعارض ها بین زن و مرد می شود. ما در اینجا نیز، چند نگرش برجسته را مطالعه می کنیم و این لیست کامل نیست. باید در نظر داشت، که خواصی که به مرد ها نسبت می دهیم، خود نتیجه ی قرن ها باور به برتری آنها از هر لحاظ نسبت به زنان است. یعنی آنها مانند زنان طابع تصورات نادرست پدرسالاری و مرد محوری اند و این واقعیت تاریخی به همان اندازه شخصیت و خواص آنها را معین می کند. ولی چون مردان درکرسی قدرت نشسته اند، تصور می کنند که تنها نگرش آنها معقول، درست و معیار است. هر نگرش دیگری که به مقابل نگرش پدرسالاری قرار گیرد، یا غیر معقول است و یا فرد مبتلا به بیماری روانی است!

ما به این باور ایم، که هر نگرش به جای خود قابل فهم است و تنها به قبول نگرش ها و تفاهم به فرق ها و احترام متقابل آنهاست، که می توان رابطه های سالمتر، و با تفاهم تر بین مرد و زن بوجود آورد.

رابطه ها: در رابطه ها، مرد بیشتر متوجه موقعیت خود با دیگری است. خود را با دیگران می سنجد و معیار هایش قدرت، نفوذ، مقام و غیره است. او همیشه نا خودآگاه خود را یا بالاتر و یا کمتر از دیگران تصور می کند و رفتارش را متناسب به این شناخت عیار می سازد. زن ها برعکس، بیشتر متوجه خود رابطه اند، تا بالا و پائین قرار گرفتن نسبت به طرف مقابل!

محرقات توجه: تمرکز مرد بیشتر به کار و کارائی قابلیت های اوست. او خود را از راه این قابلیت ها و کارائی هایش تعریف می کند و این بخشی از هویت اوست. زنان بیشتر متوجه رابطه ی انسانی و حفظ آن اند. مرد ها فقط وقتی می خواهند توجه زنی را به خود جلب کنند، به رابطه توجه می کنند و بیشتر وقت برای یکجا بودن و صحبت کردن می گیرند. آنها به مجردی که زنی را به خود مجزوب کردند، دوباره به همان کار و بار خود بر می گردند و دیگر آن توجه را به زن و یا رفیقه ی خود ندارند.

جنسیت: برای مردان جنسیت تعیین کننده ی عشق است. و آنها شهوت را در محرات رفتار خود با زن قرار می دهند. برای زنان جنسیت و شهوت یک جنبه ی رابطه ی مرد و زن است و نه جهت عمده ی آن!

صمیمیت و نزدیکی: صمیمیت در نگرش مردان بیشتر شامل نزدیکی جسمانی است، درحالیکه برای زنان صمیمیت در شراکت زندگی، گفتگو و باهم بودن و درد دل نمودن بوجود می آید.

رفاقت و دوستی: برای مردان رفیق کسی است که به او از هر نگاه می توان اعتماد کرد و با او کار های مشترک انجام داد. برای زنان دوستان کسانی اند که همه ی راز های همدیگر را می دانند. این راز دانی و راز داری، عنصر عمده ی رفاقت زنان است. آنها ساعت ها باهم در صحبت و باز کردن خود و درد دل کردن می گذرانند. درحالیکه بحث های مردان بیشتر مربوط به کار و سیاست و آن جوانب زندگی است که عمومی و غیر شخصی اند. مردان ساعت ها می توانند باهم صحبت کنند بدون اینکه چیز مهمی از خود را فاش کرده باشند. مردان به ندرت می توانند نیاز نزدیکی و صمیمیت زنان را بر آورده سازند. نزدیکی و صمیمیت را زنان نزد زنان می جویند.

پول و ثروت: ثروت برای مردان مظهر قدرت و مقام است. هر چه بیشتر از آن را جمع کنند بیشتر خود را بی نیاز احساس می کنند. برای زنان پول ارزش نسبی دارد و به درد آن می خورد که با آن چیزی را که می خواهند بخرند. به این دلیل است که بیشتر مردان از پول مصرف کردن زنان خود شکوه می کنند و می گویند پول را نباید دست زن داد!

تفکر و منطق: تفکر در نگرش شناختی مردان یک جریان زنجیری و یک خطی است. استدلال آنها از الف به با و از آنجا به جیم می انجامد و نتیجه گیری می شود. منطق زنان بیشتر چند بعدی است. تجارب روانشناسی نشان می دهند که زنان از قابلیت های نیم کره راست مغز بیشتر استفاده می کنند. برای فهم موضوع یاد آور می شویم که دو نیم کره ی مغز انسان وظایف مختلفی را دارند. نیم کره چپ مرکز استدلال زنجیری و یک خطی است. این نوع استدلال با مفهوم های مجرد و کلامی بیشتر سروکار دارد و کار اش تحلیل و تجزیه است. نیم کره راست مغز بیشتر وظیفه اش تجسم، تصور، شهود، الهام، خلاقیت، ترکیب و تمامیت نگری است. بطور کلی می توانیم بگوئیم که نیم

کره ی راست مرکز ضمیر باطن و ناخود آگاه ماست و نیم کره چپ مرکز خودآگاهی ماست (باوجویکه این از نگاه عصب- روانشناس کاملاً درست نیست و مسئله تمرکز قوا در نقات مختلف مغز یک بحث دورودراز لازم دارد!). ما به هر دوی این قابلیت ها نیاز داریم. ولی زنان از قابلیت های نیم کره راست بیشتر استفاده می کنند تا مردان! به این دلیل است که زنان وقتی به نتیجه ی می رسند، آنرا کمتر می توانند به منطق یک خطی مستدل کنند، بلکه بیشتر احساس می کنند که نتیجه گیری آنها درست است. آنها تفکر شان بیشتر شهودی و ترکیبی است و به این دلیل شهود، الهام و ترکیب های نیم کره ی راست را کمتر می توان به وسیله زبان و کلام افاده نمود. به احتمال قوی و به حدت من، عارفان و صوفیان نیز بیشتر قادر اند از قابلیت های نیم کره راست استفاده کنند.

به گفته ی مولوی:

هر که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوختند.

یافته های شهودی الهامی را نمی توان شرح داد!

پایان سخن: ما در شرح تفاوت های مرد و زن دیدیم که در اینجا دو نوع رابطه ی عاطفی و شناختی به مقابل هم قرار گرفته اند. این دو نوع دید می توانند منجر به سوء تفاهم های بزرگی شوند. چون انسانها در زندگی روز مره، از قیاس به نفس کار می گیرند و فکر می کنند که دیگران هم مانند آنها فکر و احساس می کنند. این باعث می شود که هر کس خود را مستحق و نگرش خود را معیار تلقی کند. در جامعه ی مرد سالار ما افغانستان، نگرش مرد ها معیار معقولیت، درستی و نا درستی، خوبی و بدی و غیره است. به این دلیل زنانی که این معیار را قبول نداشته باشند به نام بد و شلیته و غیره نامیده می شوند. ما دیدیم که این تصورات دوره حجر و سنتی هیچ ارتباطی به واقعیت ندارد و از نگاه علمی مردود اند.

تنها با قبول فرق ها در نگرش ها و جهان بینی ها، تفاهم و قبول همدیگر است که مردان و زنان می توانند همدیگر را بهتر درک کنند و با هم همکاری نمایند، تا در زندگی شخصی و اجتماعی از سلامت و آرامی بیشتری بر خوردار شوند. در جامعه ی ما، به درجه اول این وظیفه ی مردان است، که با تفاهم بیشتر و رد اسطوره های سنتی با زنان همکاری کنند که از حق انسانی خود برخوردار شوند. زنان نیز باید بدانند که در تاریخ به ندرت حق کسی را به او داده اند، بدون مبارزه و کوشش به حصول آن. زنان ما باید خود را از زیر سلطه نگرش های مرد سالار برهانند و گروهی عمل کنند. به قول معروف: از یک دست صدا بر نمی آید!

پایان